

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما درباره ی فرمایش محقق نائینی در مورد دخالت لفظ در عنوان عقد بود. عرض کردیم که محقق نائینی این جا چند مدعی دارند.

مدعی اول ایشان این است که عقد، عهد مشدد است نه مطلق عهد.

مدعی دوم این است که در مشدد شدن عهد، لفظ دخالت دارد.

مدعی سوم این است که کیفیت دخالت لفظ، از باب دلالت التزامی است. ایشان می خواهد بفرماید که در این عقدها یک مدلول مطابقی داریم و یک مدلول التزامی داریم. تبدیل و انتقال مدلول مطابقی است و لزوم و التزام به این که این عقد به هم نمی خورد، مدلول التزامی است. وقتی که شما با لفظ انشاء تملیک می کنید این دو مدلول محقق می شود. هم مدلول مطابقی شکل می گیرد و هم مدلول التزامی شکل می گیرد. اما اگر با تعاطی و اخذ و اعطاء انشاء تملیک کردید، انتقال محقق است اما لزوم محقق نمی شود. لذا نمی شود به این، عقد گفت. چون عهد مشدد و عهد لازم نیست. چون لفظی در آن به کار نرفته است.

در مقابل مدعاهای ایشان، مقابل هایی داریم. مثل علامه طباطبایی و محقق خوئی از یک طرف که معتقد بودند که عقد، مطلق عهد است و مثل شیخ که یک چیز بالاتری ادعا می کرد و می گفت حتی اگر عهد مشدد هم باشد، لفظ در آن دخیل نیست. یعنی شیخ تا مقام دوم هم با نائینی درگیر بود. نائینی در مقام اول می گفت که عقد، عهد مشدد است و در مشدد شدن لفظ دخیل است. شیخ می فرماید که خیر! عقد، عهد مشدد هم باشد معاطاة را می گیرد.

در مقام بررسی فرمایش محقق نائینی باید فرمایش حضرت امام را بررسی کنیم. اما چون به چند روز تعطیلی خورده ایم فرمایش حضرت امام را دو بخش می کنم. به قسمتی از بخش مرتبط با نائینی وارد می شوم و آن بخش تحلیل جامع ایشان را برای هفته ی آینده می گذاریم.

بیان اجمالی اشکالات امام به سه مدعای محقق نائینی:

امام در هر سه مقدمه با محقق نائینی درگیر است. مدعای اول را الان بررسی نمی کنیم. چون مدعای اول همان تحلیل جامع حضرت امام می شود. مدعای اول این است که عقد، عهد مشدد است یا مطلق عهد است. یا نه! اصلا عقد و عهد مفهوما دو چیز هستند و مصداقا عموم و خصوص مطلق یا عموم و خصوص من وجه یا تساوی دارند. امام هم اصلا دنبال عموم و خصوص من وجه هستند. ما این را فعلا بررسی نمی کنیم. می گذاریم برای بعد تا برگردیم و برویم سراغ کتب لغویین تا ببینیم عقد و عهد چه نسبتی دارند. این مرحله ی اصلی بحث ماست که فعلا بماند.

ولی در نکته ی دوم هم امام با نائینی درگیری دارد. اگر ما گفتیم عقد، عهد مشدد است آیا لفظ در این تشدید دخالت دارد یا نه؟ امام می فرمایند من با این حرف مشکل دارم. نائینی می خواهد این مشددیت را به دخالت لفظ برگرداند.

در مقام سوم هم که دخالت لفظ از نوع دلالت التزامی است، امام با نائینی درگیری دارند.

تشدید و توکید در عقود، مطلقاً بی معناست:

امام می خواهند بفرمایند اصلاً در عقودی مثل بیع، اصلاً تشدید معنا ندارد تا بگوییم این تشدید به واسطه ی لفظ دارد صورت می گیرد. اگر امام توانستند این را ثابت کنند که در عقودی مثل بیع، تشدید و توکید بی معناست، می خواهند از آن نتیجه بگیرند که اگر کسی گفت عقد، عهد مشدد است باید همه را از عقد بیرون بکند. بعد عقد در یک جاهایی مثل عهد و یمین می ماند که آن جاها ممکن است تشدید معنادار شود.

اگر هم معنادار بود باید ببینیم با لفظ چه ارتباطی دارد. باید ببینیم دلالت التزامی این جا چه کاره است.

امام می فرمایند در ارتباط با عقودی مثل بیع، یا سببی هستیم یا مسببی هستیم. اگر مسببی باشیم، تشدید بی معناست. سببی هم باشیم تشدید بی معناست. اگر مسببی شدیم، مسببات امور بسیطی

هستند که امورشان دائر بین وجود و عدم است. یا هستند یا نیستند. هستند و مشدد هستند یعنی چه؟! ایشان می خواهند بفرمایند که عقد یعنی ربط. ربطی که به یک گرهی برگردد. این را با علامه کار کرده ایم. امام می فرماید این گره که ربط است و به شکل عقده است یا هست یا نیست. هست و مشدد است یعنی چه؟! لذا بعدا که تحلیل جامع ایشان را بررسی کردیم ایشان می فرمایند این که می گفتیم معنای عقد با این که گره و عقده است سازگار است با همان فهم مسببی است. در مسببات این ربط به وجود می آید. ایشان می فرماید این ربط و گره و عقده و پیوند دادن مال با بیع به مشتری و مال مشتری به بیع، یعنی همین ربط ادعایی و اعتباری که در عالم عقودی که مثل بیع یا اجاره مطرح است، شکل می گیرد. مسببات همین ربط ها و پیوندها هستند. این مسببات که ربط و پیوند هستند و این ارتباط را درست می کنند، این یعنی عقد و در این ها ما نمی فهمیم که تشدید و مشدد به چه معناست؟! یا هستند یا نیستند.

اگر کسی بگوید که من سببی می شوم نه مسببی و بیع را اسم برای سبب می گیرم آن موقع ایشان می گویند ولو این که سبب با آن معنای عقد و ربط جور در نمی آید ولی اگر سبب هم بگوییم باز در این سبب ها تشدید نداریم! مشدد و موکد سبب یعنی چه؟ یعنی در لفظ سبب یک قسمتی را اضافه کنم؟ بگوییم بعثک قطعاً؟! این که در عقود معهود نیست. بگوییم بعثک حتماً؟! اشتریت قطعاً؟! چون ایشان می گوید اگر شما این را در اسباب گفتید، در اسباب تشدید به چه معناست؟! باشد! ما قبول کردیم که عقد یعنی عهد مشدد اما شما این مشددیت را در بیع سببی یا مسببی برای ما تصویر کنید. لذا ایشان

می فرمایند ما اصلاً متوجه نمی شویم که چطور آن ها که می خواهند بگویند عقد، عهد مشدد است این مشددیت و موکدیت و اوکد العهود بودن را در معاملات مسببی یا سببی تصویر می کنند.

التفات محقق نائینی به عدم ارتباط تشدید با معنای سببی و مسببی عقود:

بعد کأن محقق نائینی متوجه این نکته هست. این در عبارات امام نیست. می خواهم سازمان فرمایش نائینی درست شود و به عبارت ایشان کمک کنم. محقق نائینی کأن متوجه این مساله هست که نمی شود راحت این را به سبب یا مسبب زد. لذا مشددیت را به لزوم زده است. محقق نائینی چرا رفته است دنبال لزوم؟ این علقه ی ملکیت انشائی یا ملکیت خارجی یا هست یا نیست. این الفاظی هم که به عنوان سبب، صیغ ایقاعات و عقود هستند، این ها الفاظی هستند که در آن ها تاکید لفظی نیست که من بخواهم بگویم در سبب این عهد مشدد است یا در مسبب این عهد مشدد است. واقعا من اگر بخواهم سر این ادعا بایستم باید همه ی این ها را - چه بیع بالصیغه و چه بیع بالتعاطی - از اوفوا بالعقود بیرون کنم. کأن محقق نائینی متوجه شده است که نمی شود مشددیت را این طوری تفسیر کند لذا آن را به لزوم زده است. وقتی به لزوم می زند، مدلول مطابقی صیغه چه چیزی می شود؟ صیغه، بعث است. هیأتش چه چیزی است و ماده اش چه چیزی است؟ شما می خواهید ماهیت بیع را انشاء کنید. در کجای معنای مطابقی این هیأت یا ماده، لزوم و التزام است؟! لذا محقق نائینی دیده است در معنای مطابقی چنین خبری نیست. در حیث سببی تصویر ندارد، در حیث مسببی، تصویر ندارد. وقتی

دیده است وضعیت این طوری است لزوم را سراغ دلالت التزامی برده است و گفته است دلالت التزامی لزوم را می آورد و لزوم هم یعنی مشددیت. گفته است قبول داریم که لزوم در ظاهرش نیست، در مسبب نیست، در سبب نیست، در معنای مطابقی اش هم نیست. یعنی آن فقیه بزرگوار حواسش به این جوانب قضیه هست که شما نمی توانید این مشددیت و این موکدیت را مستقیماً پیاده کنید.

اشکالات امام به مدلول التزامی بودن لزوم:

امام می فرمایند اگر شما از ما پذیرفتید که عهد مشدد در سبب و مسبب یا در معنای مطابقی درست در نمی آید، اگر این را از ما پذیرفتید ما در مقام سوم با شما درگیر می شویم.

ایشان می گویند اولاً دلالت التزامی به چه معناست؟ اگر دلالت التزام یعنی این که این معنا یک لازم دارد، این لازم، لازم معناست یا لازم لفظ است؟

یک حرف مبنایی دارند ایشان در این جور جاها. می گویند این لازم، لازم معناست. معنا به ای طریق حسب، این لازم را دارد. اگر لزوم به معنای اخص دارید همین می شود. یعنی این معنا این لازم اوست. حالا این معنا هر طور بیاید این لازم را دارد. اگر این است آن موقع دلالت التزامی لفظ، بی ربط است. اگر این لازم آن لفظ است به ما بگویید در کجای لفظ چنین دلالتی هست؟ ما که نشان دادیم در بعث و اشتریت، معنای مطابقی ملکیت انشائی است. همان مسبب است. یا علی قول ضعیف، سبب است. این لازم از کجای آن در می آید؟ اگر لازم معناست، خب ملزوم، تبدیل یا انتقال است،

هر کسی با مبنایش، لزوم هم می شود لازم. شما می گوئید این ملزوم، مدلول مطابقی هم لفظ و هم تعاطی است. گفتید من بعث بگوئیم، یا تعاطی کنم این ملزوم هست. خب این لازمش هم هست. یا این را در لفظ ببرید و به ما نشان بدهید که کجای لفظ است؟ یا اگر این به لفظ مربوط نیست و به معنا مربوط است و این معنا، انتقال است یا تبدیل است هر چه که هست، خب شما که می گوئید این ملزوم هم با تعاطی می آید هم با لفظ می آید.

انکار مبنای مشهور در نحوه ی دلالت تضمینی و دلالت التزامی توسط امام:

لذا ایشان می فرمایند اولاً اصلاً من نمی فهمم که این ها چگونه دلالت التزامی را دلالت لفظی می دانند! اصلاً مبناء این را قبول ندارم. نه تضمن دلالت لفظی است و نه التزام. مبناء من معتقدم که تضمن و التزام، لوازم معنا هستند. التزام، لازم معناست و تضمن هم جزء معناست. معنا هر جا که باشد، جزء و لازمش هم با اوست.

- ...

- آن یک حرف دیگری است. بحث استعمال پیش می آید. ما حیث استعمال را از حیث دلالت جدا کردیم.

امام می فرمایند تنزل می کنیم و آن بحث مبنایی را کنار می گذاریم. این لازم از طریق ارتباطش با ملزوم با آن لفظ ارتباط دارد. اما چون لازم این ملزوم است چنین ارتباطی دارد. این ملزوم در تعاطی

هم که هست. پس وقتی این ملزوم هم در تعاطی هست هم در لفظ هست، در هر دو این لازم وجود دارد. مگر این که شما بگویید این ارتباطش کاری به ملزوم ندارد و مستقیماً به لفظ مربوط است. خوب این را باید ثابت کنید.

این بیانی که عرض کردم در عبارات امام، پخش است. بنده اشکال دو و سه را به هم وصل کرده ام. و الا در عبارات امام جدا هستند.

بعد امام می فرمایند که من اصلاً در این سیستم مشکل دارم. شما مشددیت را بخواهید در مسببیت معنا کنید گیر می کنید. در سببیت معنا کنید گیر می کنید، بخواهید بگویید محقق نائینی کاملاً به این مطلب توجه داشته است و لذا مشدد را به حیث سببیت و مسببیت نمی زند، به لفظ وصلش نمی کند بلکه می گوید لزومی که لازم آن معنای مطابقی است، می گوئیم چشم! حالا اسم لازم معنای مطابقی را می گذارد دلالت التزامی، با آن که قبول نداریم، آن را هم می گوئیم چشم، اما اگر قبول کنیم چون لازم معناست، در تعاطی هم لازم هست.

مرحوم آقای مروج بخشی از حرف های امام را در هدی الطالب بیان کرده اند و تقریباً خرابش کرده اند.

دیدگاه امام در منشاء لزوم در عقود:

بعد ایشان می فرمایند ولی حق این است که اصلا این لازم معنا نیست. بلکه یک بناء عقلائی است. یک بناء عقلائی مستقل است که حال نقل و انتقال از عقلاء وجود دارد. و این خیلی نزدیک می شود به آن حرف شیخ که می گفت لزوم، حکم است. امام می گوید اصلا این بناء عقلائی است و عقلاء وقتی انتقال دادند، پای آن می ایستند. بناء عقلائی این نیست که انتقال بدهند و به هم بزنند، انتقال بدهند و به هم بزنند، خیر! پای آن می ایستند. لذا ما یک اصالة اللزوم عقلائی داریم. به عنوان بناء عقلاء که وقتی این انتقال حاصل شد - باللفظ أو بالتعاطی - این بناء پا می گیرد.

اشکال امام به اخذ لزوم از موضوع یا محمول آیه ی اوفوا:

لذا امام در این فضا، یک اشکال دیگر می کنند که چند بار گفته ایم. می فرمایند نمی شود ما لزوم را هم از موضوع در بیاوریم و هم از محمول در بیاوریم. آن موقع در عقد، لزوم نمی خوابد. همان انتقال است. همان ربط و گره است. از حکم شارع لزوم در می آید. از حکم عقلاء که شیخ این طوری بیان کرد. حالا با اوفوا این لزوم در می آید یا نه را بعدا بحث می کنیم. فعلا لوویی داریم بحث می کنیم. ایشان می گوید نمی شود لزوم را این جا دخالت داد. یک چیزی شبیه دور پیش می آید که شما در موضوع لزوم داشته باشید و در محمول هم لزوم داشته باشید. اگر لزوم از محمول می آید پس در رتبه ی موضوع نیست. این همان فهم امام در اصول است که نسبت موضوع به حکم، یک نوع تقدم رتبی

است. نمی شود چیزی که از ناحیه ی محمول در می آید در موضوع وجود داشته باشد. لذا ایشان می فرمایند عقد، همان ربط مطلقا است. همان حبل دارای گره و عقده است، همان پیوند است. در این پیوند، تشدید و لزوم نیست. لزوم هم یک بناء عقلائی است یا یک حکم شرعی است که در موضوع این عقد، عند العقلاء و الشارع، متبع است.

تهافت بیان محقق نائینی در جواز نیابت بعضی امور از لفظ:

در آخر هم یک جمله اضافه می کنند. به محقق نائینی می فرمایند که شما گفتید این لزوم را فعل نمی رساند. یک چیزی نایب مناب لفظ مثل بیعت و مصافقه باید باشد. خود این حرف نائینی را وقتی تحلیل می کنید کار خراب می شود. اگر آن مصافقه می خواهد این را برساند و این ارتباطی با این ملزوم ندارد، دلالت التزامی نداریم. کأن دو تا دالّ دارید با دو تا مدلول. تعاطی، انتقال را می دهد و لزوم را بیعت و مصافقه می دهد. ایشان می فرماید این که مصافقه نایب مناب لفظ می شود را برای ما معنا کنید. یعنی تعاطی هیچ کاره است و فقط مصافقه جای لفظ می آید و هم دلالت مطابقی و هم دلالت التزامی را تامین می کند؟! خب این که خلاف بحث اصلی ماست. یا تعاطی می آید ملزوم را درست می کند و شما لزومش را با آن مصافقه درست می کنید؟ با چی دارید کار می کنید؟ روال شما چیست؟

عدم جواز انکار مطلق معاطاة توسط محقق نائینی:

بعد هم می فرمایند حالا اگر از این اشکالات دست برداریم، دیگر چرا کل معاطاة را انکار می کنید؟!
تفصیل بدهید. بگویید معاطاتی که مع المصافقه است مشمول آیه ی اوفوا بالعقود می شود. چون آخر
تحلیل شما این می شود که عقد را عهد مشدد معنا می کنید و در مشددیت، لفظ یا یک چیزی نائب
مناب لفظ را دخیل می دانید. پس این طوری نیست که هر معاطاتی را بیرون بکنید. مگر آن که
بگویید اصلا معاطاة در آن موارد مصافقه هیچ کاره است که عرض کردم خیلی بعید است.

می ماند مرحله ی اصلی آن بحث که بالاخره بینیم عقد بعمومه چه کار می کند و بعد تکلیف محمول
یعنی وجوب را هم روشن کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.